



روایت منتشر نشده قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

از آیت الله شهید سید مصطفی خمینی

مقدمه

متن حاضر بخشی از یادداشت‌های آیت الله شهید حاج سید مصطفی خمینی در خصوص قیام خودجوش ملت ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش است که برای اولین بار منتشر می‌شود. این یادداشت‌ها برگرفته از نوشته‌هایی است که مرحوم سید مصطفی خمینی در باره زندگی حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نوشته است. آن شهید مظلوم در ابتدای این نوشته‌ها می‌نویسد:

روز چهارشنبه هجدهم ماه شوال المکرم به خاطر افتاد که بقیه کتابی که در شئون اهل حق بنا داشتم بنگارم مشغول شوم... مدت کوتاهی این قصه به تأخیر افتاد به خاطر تبعید شدن به ترکیه و از آنجا به عراق و اکنون در نجف هستم و فرصتی است امیدوارم که موفق شوم و این موضوع را خاتمه دهم. (ذیقعه الحرام سنه ۱۳۸۵ مطابق سال ۱۳۴۴ سید مصطفی خمینی)

نویسنده در این یادداشت‌ها هر جا که مناسب می‌دید در تبیین وقایع صدر اسلام، گریزی نیز به مسائل دوران معاصر به خصوص مسائل ایران می‌زد و از این فضا در

نقد رژیم جبار پهلوی و قیام مردم ایران بالأخص قیام خونبار پانزده خرداد سال ۴۲ استفاده می‌کرد. یادداشت‌های مربوط به قیام پانزده خرداد در تبیین زندگی امام حسن مجتبی (ع) و علل تفاوت رفتار آن حضرت در برخورد با معاویه با رفتار پدر بزرگوارشان حضرت علی بن ابی طالب (ع) و تشریح تحرک و سکوت علما در بعضی از دوران‌ها در مقابل حکام جور و ظلم به تأسی و تمسک به صلح و جنگ امامین همامین علیهما السلام بدون توجه به مقتضیات زمان نوشته شده است. این یادداشت‌ها از آن جهت اهمیت دارد که توسط شخصیتی که خود بخش جدایی‌ناپذیر و صادق‌ترین راوی این قیام است به نگارش درآمده است.

دست‌نوشته‌های این متن به عنوان بخشی از اسناد نهضت امام خمینی، در مجموعه اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی قرار دارد و به دلایلی امکان انتشار آن تا به امروز فراهم نشده. در این یادداشت‌ها به دلیل شرایط خاص آن دوران، از بعضی از شخصیت‌های تاریخ معاصر به خاطر موضع‌گیری‌های متزلزلی که نسبت به قیام پانزده خرداد و مقابله با رژیم فاسد و سفاک پهلوی اتخاذ کرده‌اند و آن را تشبیه به صلح امام حسن (ع) نمودند، به نیکی یاد نشده است. بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی با توجه به شرایط حساس فعلی و ضرورت حفظ وحدت امت اسلامی از ذکر نام این افراد خودداری کرده است و یقین دارد که این روش مرضی رضای خدا و روح پرفتوح خمینی کبیر و شهید مظلوم سید مصطفی خمینی است. امیدواریم این یادداشت‌ها گوشه‌ای هر چند اجمالی از فداکاری‌های ملت ایران، به خصوص زنان مؤمن و مسلمان این مرز و بوم را در دفاع از استقلال، آزادی و نهضت پرشکوه خمینی کبیر منعکس کند و به فهم عمیق و دقیق انقلاب اسلامی و شرایط سخت مبارزه در آن دوران و شناخت عمق سفاکی رژیم پهلوی یاری رساند.

فصلنامه پانزده خرداد

دفع بعضی شبهات از تاریخ

حمله دربار و مبارزه روحانیت

... عجیب آنست که علما اعصار و امطار، کم و بیش که متحرک بودند و یا سکوت می کردند غالباً تمسک می جویند به صلح و جهاد امامین همامین علیهما السلام بدون آن که زمان خودشان را در نظر بگیرند و از باب مثال باید به عرض خوانندگان محترم برسانم که در زمان ما بین دولت و سلطان ایران و روحانیت که در رأسشان پدر بزرگوار نگارنده بود اختلافاتی شدید اتفاق افتاد. ابتدا بر سر مسئله شرکت زنان در کارهای مملکتی و دخالت آنان در مجلس شوری و سنا و الغاء قید اسلام از صفحه قانون عرفی ایران و همچنین الغاء قسم خوردن به کتاب مجید و تبدیل آن به کتاب آسمانی که مقصود اعم از کتب حقه و غیر حقه باشد. و بعضی امور دیگر بود و این نزاع و اختلاف بالا گرفت ولی بحمدالله روحانیت غلبه کرد و در سال ۱۳۸۳ ق خاتمه یافت.

سپس مبارزه‌ای عمیق بین شاه مملکت و روحانیت بر سر تغییر قانون عرفی و ارتکاب منکرات قطعی پیش آمد و نظر به این که پدرم می دانست که در این قصه شاه دخالت دارد و باید قوا را محکم کرد و صفوف را فشرده تر نمود... شاه مردی خبیث و لجوج و خودخواه بود و فکر نمی کرد که بعد از مرحوم بروجردی قدس سره دیگر در ایران مردی باشد که بتواند در مقابل خواسته او کلمه‌ای بگوید. بعد از آن که دید چنین نیست به فکر کوبیدن عملی قم افتاد و ابتدا حمله‌ای شدید به مدرسه فیضیه نمودند و تا آنجا که ممکن بود قشون چنگیزی دمار از روزگار چندین صد نفر از شاگردان حضرت صادق (ع) در روز وفات آن حضرت کشیدند. گرفتند و زدند و بردند و سوزاندند و غارت نمودند و بیماران حادثه شوم ۲۵ شوال را که مطابق با دومین روز فروردین سال ۱۳۴۲ بود از بیمارستان بیرون کردند و آنچه که نباید دشمن با دشمن در سخت ترین جنگ های جهانی کند اینان با ملت خود و طبقه روحانیت کشور کردند.

از این هنگام وظیفه روحانیت دو قسمت می شد: یک طایفه عقب نشینی کردند... و یک طایفه که در رأس آنان پدر من بود ایستادگی به خرج دادند و کار بالا گرفت و اعلامیه های ایشان شدید شد و در نتیجه مقاومت ملت ایران که از این خانواده (خانواده شاه) نهایت نفرت را داشته و دارند به ایشان گرویدند و از خارج و داخل او را تأیید کردند و در نتیجه شخصیت ایشان تا حدودی بارز گشت. او مردی بود جامع از جهت شجاعت و از حیث عقل و از جهت علم و عمل.

و گویا که ملت ایران که در سنوات اخیر سه نفر از بزرگان خود را از دست داده بودند که مجموع آنان دارای این اوصاف بودند یک مرتبه متوجه شدند که مردی به نام خمینی



دارای این سه وصف است و آنچه که از دست رفته بود باز بجوی برگشت به نحو احسن و بهتر.

از این روی تمام فداکاری خود را محض در آن کردند و در این هنگام نطق‌ها و خطابه‌های آتشی ایشان که صریحاً علیه آن مرد [شاه] بود ابراز گشت و او خوب فهمید که بعد از خطابه مدرسه فیضیه که در روز عاشورای سال ۱۳۸۳ مطابق با ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ در مقابل ده‌ها هزار نفر جمعیت قم و مسافری صورت گرفت دیگر نمی‌تواند زندگی کند و چارگی جز قیام مسلحانه علیه ملت نیست و در نتیجه روز ۱۲ محرم همان سال [۱۳۴۲ ش] قبل از طلوع فجر به منزل شخص ایشان [امام خمینی] با قوای مسلح حمله کردند و حضرتش را به جانب تهران و زندان بردند و از اینکه موافقت کنند که نماز صبح [به جا آورد] خودداری کردند دنبال این قضیه که من خودم شاهد بودم و در مقابل من ایشان را با فولکسی به درب مریضخانه قم بردند و از آنجا با یک ماشین آخرین سیستم به تهران منتقل نمودند اهالی شهرستان قم که از خواب بیدار شدند قضیه را فهمیدند و از سوابق ایشان و کارهای آن مرد به مقدار کافی مطلع بودند به منزل ایشان آمدند و من با جمعی از آنان به صحن قم رفتیم و جمعیت تدریجاً جمع شدند.

و اینجانب... به فراز منبر رفتم... و روز عجیب بود، روزی بسیار شگفت‌انگیز بود هر مردی انگار بهترین عزیز خود را از دست داده بود هر زنی گویی بهترین جوان ناکام خود را در شعله آتش می‌دید.

نمی‌توانم بگویم که چه روزی بود. تمام دکاکین بسته، مردم گرسنه هوای گرم تابستان، چنان جمعیت در هم فشرده شدند که من فکر کردم الان ممکن است چند صد نفر تلف شوند. از این رو جمعیت را به خارج صحن سوق دادم که از جهتی از خطر نجات پیدا کنند و از جهتی بر ابهت قضیه افزوده شود و بلکه دست ظالم کوتاه گردد. غافل از آن که قوای مسلح در نزدیکی قم در کمین جمعیت است. جمعیت هم که نهایت عصبانیت را دارد و هر چیزی که از مظاهر دولت است او را از بین می‌برند تا آنجا که به اتومبیل‌های حامل سرباز مسلح حمله بردند و آنان هم که در این موضع دستور داشتند شلیک کنند چنان کردند که شایسته نبود صدای تیر از طرفی در هوای قم طنین‌انداز بود. جمعیت‌های مختلف از هر گوشه قم به طرف صحن آمده بودند و دسته‌ای هم از زنان محترم قمی که واقعاً... این نهضت را کمک نمودند و به آن آبرو دادند در میان مردم شاهد شیربچه‌های کوچک شیرخوار [بودم که] روی دست به طرف آستانه قدس معصومی می‌روند ساعت‌های متوالی روحانیون قم و مراجع تقلید در پایین منبر من بودند و صدای تیر از هر طرف به گوش می‌رسید در این اثنا بود که جنازه‌ای بر دوش



مردم به نام سید حسین روزنامه‌فروش وارد صحن شد و به پای منبر آوردند. اعلام قم نمی‌دانستند که چه باید بکنند، بگویند مردم متفرق شوند دیگر بعداً نمی‌توانند زندگی کنند از این رو من به خاطر آمدن مردم را به خاطر جهاتی که در دستم بود متفرق کنم دعوت عمومی به عمل آوردم از مردم که برای ساعت پنج بعد از ظهر مراجعت کنند به آستانه قدس معصومی و مراجع هم آنجا جمع می‌شوند تا تصمیم قطعی گرفته شود. این مطلب را نگارنده به مردم ابلاغ کردم و ضمن چند دقیقه صحبت اعلام داشتم که این موضوع یک مطلب همگانی است. و نظر به اینکه محتاج به تأمل است باید ملت مراجعت کنند. این بود که بعد از مراجعت ملت [نظامیان] آستانه را محاصره کردند و تا ده روز قم به صورت یک شهر نیمه‌ورشکسته و از جنگ فارغ شده در آمده بود. خدای می‌داند که در روز ششم یا هفتم بود که از کنار شهر قم عبور کردم چشمم افتاد به آن کامیون‌ها که مورد حمله ملت غیور شهر قم بود، گوئی که اینها از جنگ با متفقین برگشته بودند. هم آغاز با این سر و صدا که در قم از اول آفتاب پیدا شد در تهران قریب دو یا سه ساعت بعد از آن بود که صدایی چند صد برابر این صدا به گوش می‌رسید و همگی با یک جنبش همه‌جانبه می‌گفتند: یا مرگ یا خمینی؛ مسلسل‌های بیگانگان که از پول این ملت تهیه شده بود به روی این ملت بستند و گفته شد که قریب ۱۵ هزار نفر را در مدت بسیار کوتاهی از بین بردند و مطابق نقل صحیح در میدان سپه توپ می‌انداختند و خدای می‌داند که قوای دشمن ملت تا چه حد بی‌شرمی کرد.

ابتدا دستور شلیک نداشتند و بعد از آن که دیدند کار ملت بالا گرفته است و در نزدیکی بی‌سیم رسیدند دستور زدن به هدف توسط رئیس پلیس وقت به نام سرهنگ وثیق ابلاغ شد. ولی این دستور همراه با آن بود که به قسمت پایین تنه بزنند ولی باز خطر نزدیک‌تر شد از این جهت توسط بی‌سیم شخص شاه خائن لعنه‌الله تعالی به شماره ۲۷/۲۵ که رمز مخصوص آن وقت بود فرمان صادر کردند و مردم بی‌گناه شهر تهران را به آتش کشیدند. این خبر تا عصر روز پانزدهم خرداد یعنی دوازدهم محرم به گوش می‌رسید. فردای آن روز هم صدایی از گوشه و کنار به پا خواست ولی دیری نپاید که باز در هم شکسته شد. تهران تحقیقاً تعطیل بود اطراف تهران تعطیل بود، از ورامین جماعتی با اسلحه سرد حمله به تهران کردند. در اواسط راه مصادف شدند با قوای مسلح، همگی را کشتند و یکی از دوستان موثق به من که از مشهد در آن ساعت رسیده بود می‌گفت گویا تپه‌ای از کشته مردم ساخته‌اند و از کنار آن مسیر خون جاری به چشم می‌خورد همراه با این سر و صدا که در تهران و قم و ورامین بود در سایر شهرستان‌ها خصوصاً شیراز که آقای محلاتی را از آنجا روز شانزدهم گرفتند و در مشهد آقای قمی را بازداشت کرده بودند



نقل شده ولی کشتاری در آنجا، به طور مسلم معلوم نگشت. رادیوهای داخلی و خارجی قصه گرفتاری آقای خمینی را اعلام کردند در نتیجه مراکز شیعه‌نشین خصوصاً عراق و نجف و کربلا از این قضایا مطلع و جنب و جوشی راه افتاد و فعالیت‌هایی با دقت و عقل در کار بود که البته پرواضح است که در این موافق این گونه کوشش‌ها به جایی نمی‌رسد ایشان را ابتدا به دانشکده افسری و عصر آن روز به قصر و بعد از ۱۹ روز به عشرت‌آباد نقل دادند. مراجع قم به تهران آمدند و بعضی از آنان هم در قم بودند و همگی به فعالیت ادامه می‌دادند که باشد آقای خمینی مراجعت کنند...

آقای خمینی را در حبس و بعد از حبس در محاصره تا ده ماه نگه داشتند و بعد از گذشتن دولت علم و آمدن دولت منصور ایشان را به خاطر این که ملت آسوده نبود و کاری در این فرض نمی‌توانستند بکنند و فشار جوانان آزادمنش خارج و مسلمانانی که در کشورهای دور و نزدیک زندگی می‌کردند موجب شد که دوباره ایشان را به قم در تاریکی شب برگردانند.

۸۲ دفعه بعضی لباس کهنه را بر تن می کرد

چون این قدر حسن رفتن و حرکت او را می بینید و می بینید که حضرت را در هر روز
در این لباس می بینید و در این لباس که بر خلاف صلاح کتیده و است و بعد از
و معتقد است که شریف فرموده و در این لباس

و می بیند که بر این من گفتم و در این لباس است که می بیند و می بیند که
شبه بود و با وقت بی رزق و غنیمت فرموده بود و آن غنیمت بود که
عادت نموده بود و بعد از آن که می بیند و می بیند که آن حضرت در آن
بود و می بیند که آن حضرت را می بیند که آن حضرت را می بیند که
است و می بیند که آن حضرت را می بیند که آن حضرت را می بیند که

چون این که در این لباس را می بیند که می بیند که می بیند که
و می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که
است و می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که
گرفته باشد که می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که
در این لباس که می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که
عادت باشد که می بیند که می بیند که می بیند که می بیند که



15

قسمی از بعضی لغات ماریک نام قدم

[illegible]

و بعد از آنکه بجهت بیعت و حجاب و طهارت و این مابین علیها السلام در میان آمدند
نهان خودشان را در نظر نگرفتند و از باب شال و پیرهن و خواتم و کانی حکمت

کلمه ای در باره ما در اصرار داشت
 بر آنکه که در زمان ما بین دولت و سلطان ایران در دهانست که در دهانشان در دهان
 نگاه نکرده بود و عقل و فانی شتر و اتفاق آن در
 آینه به بر سر شد و سرگشته زان در کارها محکمت و دعاست که آن در محبتش بود
 در دهان و فیه السلام که معجزه نون عریض ایران و همچنین آینه و قسم خود را
 مجید و جید آن که آینه که معجزه علم از کتب و غیره باشد
 و معجزه آنکه در این متن و عقل و بلاغت و علم به هر دو در این متن

کرد و در سال ۸۴۰ هجری قمری خاتمه یافت

پس به روزی که شاهی ملک در دو شهر شیر و شیرینان در غرض داران
 شمس و قطب و این که در نظر بایده پرورم می یافت که در این فقره ده
 دارد و با دیقوس را حکم کرد و معجزه داشت و هر که در آن در این ادعای
 که لازم است نیست که از این رتبه شرفش این با در نظر با هر دو در این
 بازنش و در فیه و معجزه در این بازنه هم در دهان و در دهان و در دهان
 شمس که در این کار که بازنه است که در دهان و در دهان و در دهان

و خدایه که دیگر برخلاف خرافاتی است که در این بر جای مانده است و نیز آنکه
 نباید بجاظر اندر اندر کرد بلکه باید حق را بداند و این که در این صورت
 است با کسی که با حق است و حق را بداند و این که در این صورت
 نباید این را بداند و این که در این صورت است و این که در این صورت
 و خودخواه بود و این که در این صورت است و این که در این صورت
 دیگر در این صورت است و این که در این صورت است و این که در این صورت
 آنکه در این صورت است و این که در این صورت است و این که در این صورت
 بهر حال حق را بداند و این که در این صورت است و این که در این صورت
 جذب این صفت و این که در این صورت است و این که در این صورت
 حضرت که در این صورت است و این که در این صورت است و این که در این صورت
 و بهر حال حق را بداند و این که در این صورت است و این که در این صورت
 ۱۴۲۱ بود و این که در این صورت است و این که در این صورت
 ترین صفت است و این که در این صورت است و این که در این صورت

صاحبزاده گشت در آن روز بجهت که سید زلفه غلام به هر سه فتنه که در روز
 عاشورا سال ۱۲۸۵ مطابق با ۱۶ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ در مقابل
 صفای آن در آن روز بجهت تم و در آن صفای صدرت گرفت
 و اگر میتوانست که کشته و چار و خیارم بماند علیه است و در محرم
 در ۲۲ محرم ۱۲۸۵ بجهت صفای آن در طبعی غیر منزل حضرت
 فوار مع کشته و حضرتش را بجا بکشد آن روز آن بزرگوار
 در آن اندک وقت کشته که در جمیع کشته خود را کمرش
 دنبال آن فتنه که این خودم ترک بردم و در مقابل کشته آن
 صدمه بجهت فتنه تم بجهت و در آن بجهت بجهت آن فتنه
 نقل خود را اما کشته آن تم که در آن بجهت بجهت آن فتنه
 فتنه در آن کشته آن او کار امر آن مرد و حسن خدمت آن فتنه
 مقدار کشته بجهت و در آن بجهت بجهت آن فتنه
 دلی بجهت آن بجهت تم و در آن بجهت بجهت آن فتنه

در این باب بخاطر آنکه عیون گفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 که در خطا کردند و عیون گفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 بی رستم گفت نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 رستم داده بود و نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 آتش میداد که نوزدهم رستم و دوشی هفت

بیشتر نام نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 عیون گفت نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت
 نوزدهم رستم و دوشی هفت نوزدهم رستم و دوشی هفت

ناهنجار که بر تو بین مرغان سرباز سم حلاوت و زوایای اهل که در دوشی سرگشته
 درشته نعلک کشته چنانی که در که ماسته بود و صلا سر نیز از طراز شد
 بود از رخ طغیان از زنده بود جمعیت از مختلف نیز هر گوشه تم بطرف همچی
 آید بود و در بسته اسیر از زوایای محترم قم که در آن سکندر و در وای
 منتضه را ملک نمود و در بار بود و در در وای مردم شایسته
 بجز اسیر کو می که سر خوار را بود و سر بطرف از نه قدس معلول کرده
 صفتی سر متولد مدعیان قم و مراحم تقدیه
 در باقی میز من بود و در صلا سر نیز از سر طرف پیش سر سید
 ان بود که فی را بر درش مردم نیام سید چنین و در نه خودش دارد
 سخن شده و بی سر نیز در در اعلام قم نشسته اند چه با در
 قرار گشته با مردم چه گشته بگویند مردم تصرف شود و در سر سید
 میوانند زنده گشته در زان رویی با علم آید که مردم را با نظر
 جبات که در دستم بود تصرف گشت و در دست عدل از زمان معلی



۹۱

با رنگ باغی سلسله سر به طایفه ای که در بول این است نشسته
 بدو بر این است نشسته و نشسته که قریب ۱۴ نفر
 را در دست است که با هر یک از این برادر و طایفه فعلی
 چهارم در سیران است و در این زمانه در سیران می‌اندازند
 و کفن است تا چه حد میسر می‌آورد
 امیر در حبس و کفر و کفر است و در این زمانه در سیران
 با لایق است و در این زمانه در سیران می‌اندازند
 و در این زمانه در سیران می‌اندازند و در این زمانه
 همراه با آن بر درخت است و این است که در این زمانه
 تر نشسته است و در این زمانه در سیران می‌اندازند
 شماره ۱۴ که در این زمانه در سیران می‌اندازند
 و در این زمانه در سیران می‌اندازند و در این زمانه
 این خبر تا چه حد می‌آورد و در این زمانه در سیران

گوش مرسته و فرزند آن روز هم صدرا را که گشته بی خود
 و در بر خاسته که باز در هم گشته شد
 نهان تحقیق تظیل بود اطراف تهران تظیل بود، نه در
 جبهه با اهل سرحد تهران مکرر در در اد اطراف ملاحظه
 شده با فوارس الکما را که در می از دستان بود و قی
 که در گشته صدای رعیت رسیده بود گفت گوئی شده امر گشته
 مردم رعیت اند و لکن آن می خونی جبار محترم بخور
 امراء باقی برده که صدرا آن وقت و در ای بود در سر تهران
 حضرت که گشته آثار محلا را از آنجا روزی تردم گرفته
 گشته که آثار قی را از آنجا با بر پر گشته گواه بودند نقل شده
 و گشته بر آنجا ملاحظه علم منش
 را در بار در و در حقیقت بر آنجا گشته را در اسلام از در گشته
 را از گشته نشین حضرت عارف و عطف و مکرر از این فوارس



و بنیاد عیسی را بر آب تیریدند و با هم در گیسو و لایه قرار گرفتند
 و شام و قسم خوردن عادت کرده پیش از هر وقت را با همی اندر زین خورند
 بازار کنین صفای در گیسو بود و آنانی که در آن روز
 آثار عیسی را در صحن و لایه از صحن در محاصره کرده و آنکه در
 و لایه اندک نشانی در دست علم و آرمی دولت و غورانی زبانی طایفه
 ملت آورده بودند و گاه در صحن و لایه نشسته و گفتار
 و آنانی که از ادب و شایسته و آنانی که در گیسو و لایه
 و آنانی که در گیسو و لایه نشسته و آنانی که در گیسو و لایه

برگذاشته
 و آنانی که در گیسو و لایه نشسته و آنانی که در گیسو و لایه
 و آنانی که در گیسو و لایه نشسته و آنانی که در گیسو و لایه
 و آنانی که در گیسو و لایه نشسته و آنانی که در گیسو و لایه
 و آنانی که در گیسو و لایه نشسته و آنانی که در گیسو و لایه

*
معیین